

امیرکبیر، فقط اسم یک غیرداستان است

شهره کاندی

می‌گیرد. این در حالی بود که مؤلف، ژانر آن را داستان می‌دانست. در صفحات آغازین اثر هم این تأکید وجود دارد: «داستان بلند برای نوجوانان». به سبب این تفاوت در دیدگاه بر آن هستیم که تأملی بر این مطلب داشته باشیم. متن با نامه‌های خوانه‌ری به نام «شهرزاد»، برای برادری به نام «امیرمسعود» شکل می‌گیرد. قالب نامه، قالبی مرسوم برای خاطره‌نویسی، بیوگرافی، داستان و... است. در این متن نیز از این شگردها برای بیان واقعه‌ای تاریخی، زندگی امیرکبیر، استفاده شده است.

پدر و مادر این دو فرزند، از هم جدا شده‌اند؛ دختر با مادر در ایران و پسر با دایی خود (و تحت کفالت پدر)، در خارج از کشور زندگی می‌کنند. شهرزاد برای برادرش، از رازی سخن می‌گوید که مثل نمایش، چندین پرده دارد و در هر نامه، یکی از پرده‌های این ماجرا را باز می‌کند.

او که توسط معلم خود، متوجه شده از نوادگان امیرکبیر هستند، با مطالعه در منابع تاریخی، از زندگی این شخصیت مطلع می‌شود و اطلاعات خود را توسط نامه، در اختیار برادرش هم قرار می‌دهد.

در پایان این نامه‌ها، برادر هم قصد آمدن به



این اثر، در سال ۷۷، توسط نشر روزگار به چاپ رسیده است و پیرامون همان زمان، توسط نویسنده محترم آن، آقای فرهاد حسن‌زاده، به دست من رسید. پس از خواندن آن، در گفت‌وگویی با مؤلف، اظهار داشتم که اگر قرار باشد نقدی بر آن نگاشته شود، این نقد در ژانر غیرداستان شکل

خیالپردازی، زبان کارا و... است، در حالی که تاریخ مصداق‌هایی دارد که تاریخ‌پرداز می‌کوشد معنای آن را بدون ابهام و خیالپردازی انتقال دهد. در داستان، خواننده باید روش بیان را حس کند و دریابد، اما در سخن تاریخی، این‌گونه نیست. متأسفانه در این اثر، فقط دو نمونه وجود دارد که روش بیان را به رخ می‌کشد:

«حالا می‌بینمش صاف و زلال است. مثل یک شیشه شفاف است. مثل دریا عمیق و مثل یک سایه خنک است. حالا مثل یک گل می‌بومش، مثل یک مَهر می‌بوسمش. چشمان بارانی‌ام را می‌بندم و به آهنگ صدایش، فکر می‌کنم. او هست، او نمرده، او نخواهد مرد، چرا که یادش زنده است. یادی که مثل یک کتاب مقدس و شیرین است.» ص (۷۵)

که البته، این قسمت پایانی دیالوگ نمایش‌نامه‌ای است که شهرزاد و دوستانش، قصد اجرای آن را در مدرسه دارند و اما نمونه دوم:

«هر چند این داستان مثل گلدانی عتیقه در ته صندوقخانه تاریخ مانده، هر چند آدم‌ها دل به آینده و حال سپرده‌اند و از گذشته‌گریزانند.

... اما من شهرزاد مشیری، خوشحالم که توانستم در یکی از روزهای مهر ماه، پی به رازی بزرگ ببرم و تا آخرین روزهای خرداد ماه، این گلدان عتیقه خاک گرفته را دستمالی بکشم و آن را توی تاقچه خانه بگذارم...» ص (۸۵ و ۸۴) به جز این دو مورد، دیگر در سراسر متن، اثری از زبان ادبی نیست. اگر به بیوند مشترک زبان و ادبیات قائل باشیم، به راستی رابطه این اثر با زبان ادبی چیست؟

اگر به بیوند مشترک داستان و خیالپردازی قائل باشیم، رابطه این متن با خیالپردازی چگونه است؟

و رابطه آن با لذت‌آفرینی؟
در این متن، وضعیت ناممکن یک داستان، به

ایران می‌کند. این اثر، به قصد نگاشتن یک واقعه تاریخی، شکل گرفته است؛ پژوهشی تاریخی که یک‌سر جدا از متن است. سایه بیان این واقعه تاریخی، آن قدر سنگین و تعیین‌کننده است که در مقابل شهرزاد و امیرمسعود، وسیله‌ای پیش پا افتاده تلقی می‌شوند. در سراسر اثر، جلوه‌ای از منش و کنش شخصیت‌های پیرامون راوی وجود ندارد. همه گویی انسان‌هایی ناشناخته و وسایلی هستند برای یک هدف تحمیلی، در تاریخ، تاریخ‌نگار، در پی تحمیل فضایی قطعی به مخاطب خود است. در حالی که در داستان، چنین نیست. نویسنده دل‌مشغول زبان، واژه‌ها، خیالپردازی، ابهام و ابهام و... است، نه در پی معنای قطعی و نهایی واقعه. اما در این اثر، راوی روایتش محدود به این واقعه است؛ واقعه‌ای که با نظم گاهنامه‌ای، رخدادها را بیان می‌کند؛ گویی شهرزاد و برادرش و سایر شخصیت‌ها همه جدا می‌افتند از واقعه‌ای تاریخی.

در برخی آثار، می‌بینیم که مؤلف، توانایی بیوند مشترک تاریخ و ادبیات را داراست.

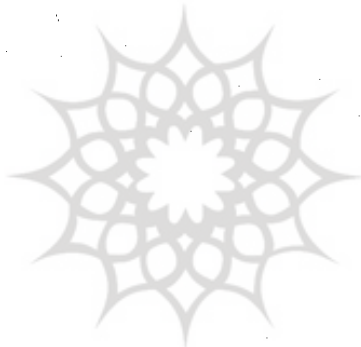
برای مثال، «ویل دورانت» در «تاریخ تمدن» خود یا در اتوبیوگرافی‌اش (دو زندگی‌نامه)، روایتش را محدود به گزارش تاریخی نمی‌کند و نمی‌توان زندگی‌نامه او و همسرش را به سادگی، یک زندگی‌نامه خود نوشته خواند.

و یا «سیدمهدی شجاعی» در روایات دینی‌اش، تاریخ شخصیت‌های دینی را ممزوج به زبانی شاعرانه و ادبی می‌کند. بنابراین، در یک داستان نمی‌توان قائل به تقلیل متن، به زمینه تاریخی یک‌سر جدا از متن شد. فاصله زندگی شهرزاد و امیرمسعود با این واقعه تاریخی، کاملاً مشهود و واضح است. چیزی که سبب می‌شود تمایز راستین و ژرفی بین داستان و غیرداستان قائل شویم، این است که داستان پر از ابهام، ابهام،

وضعیت ممکن نسخه‌برداری از نسخ تاریخی تبدیل شده است. متن به زندگی یک شخصیت تاریخی نقل مکان کرده است و مسلسل وار، از زندگی هر ساله او، از کودکی تا مرگ می‌گوید تا معنای نهایی و ثابت تاریخی را بیان دارد. و این مخاطب را در همه جا به تاریخ ثابت بیرون از متن می‌کشاند. چه که روایت راوی از تاریخ، یک‌سر مستقل از شخصیت خود او و خانواده‌اش پیش می‌رود.

بنابراین، نویسنده یکه داستان، کسی است که به قول «بارت»، مسئله‌اش زبان باشد، نه تاریخ و یا آشنایی نوجوانان با هویت ملی، نه سیاست، نه دین، نه... در حالی که نویسنده یک غیرداستان می‌تواند تمامی این اهداف را در نوشته‌اش منظور کند.

بنابراین، این اثر غیرداستانی است که می‌تواند نوجوانان را با یک شخصیت تاریخی به نام «امیرکبیر» آشنا سازد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی